

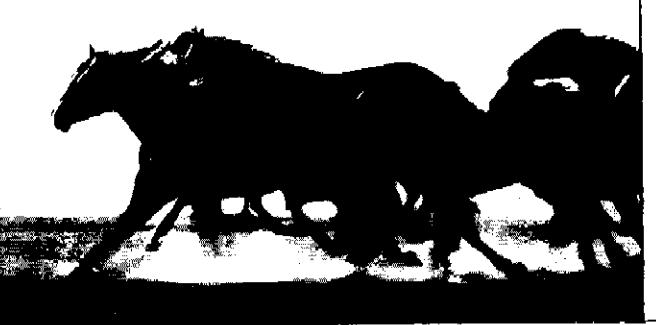
ای مرگ! همه همزبان ما بر تو چیره شدند

گفتگو با محمود درویش
ترجمه احمد پرهیزی



محمود درویش شاعر بزرگ فلسطینی به سن ۶۷ سالگی در تگزاس پس از عمل جراحی قلب باز درگذشت. او که تغزل را با تعهد سیاسی در هم آمیخته بود سالیان درازی از عمر خود را در تبعید گذراند. شعر مشهور او «هویت» که ملهم از یک بخشنامه اداری اسرائیلی بود به یکی از سرودهای ملی جنبش فلسطینیان تبدیل شده بود.

در مجموعه شعر نبخش شما از منابع الهام متنوع خود که همانا فرهنگ‌های متفاوتی هستند که با آن‌ها روبه‌رو شده‌اید پرده برمی‌دارید. در جای جای اشعار شما می‌توان این تکثر هویتی را مشاهده کرد...
هویت تنها وقتی برای انسان اهمیت می‌یابد که مورد تهدید واقع شود. و هویت فلسطینیان چنین وضعی دارد. اندیشه صهیونیست تأکید می‌کند که یهودیان به زمین اجدادی خود بازگشته‌اند، زمینی که خالی بود. این جمله به معنای آن است که ما ساکنان این سرزمین‌ها در حکم هیچ هستیم. درست به همین دلیل ما همواره مجبوریم از مشروعیت حضور خود دفاع کنیم. ما خود را در بحثی بوج و سترون با عنوان «چه کسی در این زمین‌ها بر دیگری تقدم دارد؟» گیر انداخته‌ایم، هیچ‌یک از دو جبهه نمی‌تواند موجودیت دیگری را انکار کند. ما فلسطینی و عرب هستیم و بر این باوریم که فلسطین متکثر است: یهودی، مسیحی و مسلمان است. هویت هرگز سفت و خشک نیست.



محمود درویش

هویت تنها وقتی برای انسان اهمیت می‌یابد که مورد تهدید واقع شود. و هویت فلسطینیان چنین وضعی دارد. اندیشه صهیونیست تأکید می‌کند که یهودیان به زمین اجدادی خود بازگشته‌اند، زمینی که خالی بود. این جمله به معنای آن است که ما ساکنان این سرزمین‌ها در حکم هیچ هستیم.



به ما می گویند خود را از دریچه این راهبندها و سیم‌های خاردار تماشا کنید. اما اشکال مقاومت بی شمار است: از کشاورزی که در ختان زیتون خود را می‌کارد گرفته تا آن جوان فلسطینی که شوین می‌نوازد

من خود در مجموعه‌ای از فرهنگ‌هایی که در این سرزمین حضور داشته است زاده شدم. این تنوع موجب غنای زبان شعری من شده است. من با برملا کردن این هویت‌های متنکثر | برانم تا ثابت کنم که ما حق داریم روایت خود را از تاریخ بنویسیم. من این تاریخ را با جوهر مشک می‌نویسم نه جوهر آبی...

مجموعه شعر جدید شما جشن زندگی و زیبایی است. آیا این جلوه تازه‌ای از شاعر مقاومت است؟

این مجموعه | به‌واقع نقطه عطف و نوزایی محسوب می‌شود. وقتی مشغول سرودن این اشعار بودم، تازه از بند بیماری سختی رسته بودم. دلم می‌خواست این آینه‌نو را جشن بگیرم. گوش سپردن به جهان، و خیره شدن به این زیبایی‌های کوچک روزمره در حقیقت ایزاری است برای مقاومت در برابر زشتی جهان کنونی. به ما می‌گویند خود را از دریچه این راهبندها و سیم‌های خاردار تماشا کنید. اما اشکال مقاومت بی شمار است: از کشاورزی که درختان زیتون خود را می‌کارد گرفته تا آن جوان فلسطینی که شوین می‌نوازد، همه می‌خواهند بگویند که نباید به بی‌خانه مقاومت، زندگی را متوقف کرد. درون این ادبیات پرشعف، طرد اشغالگری پنهان است، و اشغال قصد دارد نیروی خلاقه را به انحصار خود در آورد. همچنان که با خاطره این خاک چنین می‌کند. درست به همین دلیل است که بسیاری مرا «شاعر

سیاسی» می‌خوانند و البته تلقی درستی است! اگر واژه تعهد هنوز معنایی داشته باشد تنها در شرایط آزاد و داوطلبانه باید پیش بیاید.

آیا این نوگرایی شعر شما در نزد مخاطبان با استقبال مواجه شد؟

تحولات شخصی من همواره با تحولات خوانندگانه همراهی کرده است. گاه آنان دچار شوک شده‌اند، دلپش آن است که برخی می‌کوشند تا تصویری مسلم و قطعی از من به دست دهند. اما رفته رفته پیشنهادهای من برای نوسازی شعر عرب را پذیرفته‌اند. اکنون به گمان هر بار که آن‌ها برای شنیدن اشعار من می‌آیند توقع چیزهایی نو دارند. علاقمندم مخاطبانم جوان باشند، چون در این صورت مشخص می‌شود که من در آینده نیز وجود خواهم داشت. شاعر بی‌بعد هیچ منافعی ندارد. سی سال است که از شاعران می‌خواهند که وقایع‌نگار

جنگ باشند. امروز شعر ما به زیبایی‌شناسی توجه بیشتری نشان می‌دهد و در مقابل فرهنگ‌های دیگر آغوشی گشوده دارد. این معنی تحولی مثبت است، اگرچه شعر را با خطر از دست دادن مخاطبان عام روبرو می‌کند. این موانع البته زحمت را افزون می‌کنند، و البته من به دنبال آسانی نیستم. مجسمه‌ساز بزرگ کسی است که برای آفرینش اثر، صخره‌ای بی‌شکل را انتخاب می‌کند نه گل رس.

آیا شعر می‌تواند با اشکال گوناگون تمامیت‌خواهی - که امروزه گسترش بیشتری یافته‌اند - هم‌زیستی داشته باشد؟

نوشتن شعر نوعی مقاومت سیاسی و انسانی در مقابل همه اشکال تمامیت‌خواهی است. [شعر] جشن زندگی است، جستجوی صلح است که هم به طرز خصوصی صورت می‌پذیرد و هم با دیگران. شاعر کسی است که در جهانی فلج شده از ایقان‌ها، شک می‌کند. صدایی است که انسان‌ها را کنار هم گرد می‌آورد. از مذاهب، ملت‌ها و مرزهای سیاسی گذر کرده است. شعر از موجودیت خود دفاع می‌کند و در کنار آن ضد تمامیت‌خواهی می‌شورد. امروزه بنیادگرایان زیادی با هم روبه‌رو شده‌اند، اعم از مذهبی و سیاسی. شما را صدای فلسطین می‌خوانند...

من شهروندی فلسطینی هستم که در فلسطین می‌زیم و دردهای من همه دردهای دیگر شهروندان فلسطینی است: اشغال، محاصره، تنهایی و این همه را اسرائیل بر ما تحمیل کرده است. من از حق ما برای داشتن زندگی بهتر در سرزمینی وسیع‌تر دفاع می‌کنم، در رؤیای چیزهایی هستم که به نظر دست‌نیافتنی است مثل عدالت، آزادی و صلح. آن چه در خانه ما و در کنار ما می‌گذرد هم‌زمان خشم و اندوه ما را برمی‌انگیزد. اسرائیلی‌ها در حال طولانی‌تر کردن «تکتیک» هستند. آنان همواره می‌خواهند اشغال را از نو ایجاد کنند تو گویی جنگ ۱۹۴۸ پایان نیافته است.

خانه برای شما چه معنایی دارد؟

خانه یعنی تنها بودن با خودم. نیز به معنای کتاب‌ها، موسیقی و کاغذ سفید است. خانه در حقیقت اتاقی است برای شنیدن آن چه در اعماق وجود ما می‌گذرد، تلاشی است برای در جنگ گرفتن زمان به شیوه‌ای مؤثر. با گذر از شصت سالگی، آدمی احساس می‌کند دیگر چندان فرصتی برای زندگی باقی نمانده است.

سال‌ها تبعید چه تأثیری بر شما گذاشته است؟

احساسات مبهمی دارم، زبانم نیز مبهم شده است. در رام‌الله به‌واقع احساس نمی‌کنم در کشور خود باشم، بلکه انگار در زندانی بزرگ قرار گرفته‌ام که در کشورم افرشته شده است. انگار هنوز از چنگال تبعید آزاد نشده‌ام. کسی که در تبعید کشورش را درون خود حمل می‌کند امروز هم‌چنان خود را در تبعید

می‌بیند، اگر چه در کشور خود باشد. مرزها بسیار محو هستند. آزادی بسیار مهیب و بسیار زیباست. نکته مهم آن است که سرزمین خود را در ذهن و دست حفظ کنیم. بسیاری کوشیده‌اند این سرزمین را از ما جدا کنند، اسرائیلی‌ها دیوار را بنا می‌کنند تا ما را از خودمان جدا سازند نه از آن‌ها.

شما از اضطراب صفحه سفید گفته‌اید. ممکن است آن را بیشتر توضیح دهید؟



۷۴
شماره ۶۰
شهریورماه ۱۳۸۷

نوشتن شعر نوعی مقاومت سیاسی و انسانی در مقابل همه اشکال تمامیت‌خواهی است. جشن زندگی است، جستجوی صلح است که هم به طرز خصوصی صورت می‌پذیرد و هم با دیگران

وقتی شروع به نوشتن می کنید به غایت تنهائید و کسی به شما کمک نمی کند. چه بهتر! زیرا اگر کسی به شما کمک کند شما دیگر وجود ندارید. هزاران شاعر درون هر یک از ما می زیند. شاعر هرگز از هیچ یا سفیدی آغاز نمی کند. اما با خطر رسیدن به هیچ، به سفیدی روبه روست. هنگام نوشتن سفیدی از میان می رود. هیچ متن شاعرانه ای متعلق به نویسنده آن نیست، اگر این نکته را در ذهن داشته باشیم که همه ما بالاجبار نشانه هایی هرچند خرد از شاعرانی که خوانده ایم با خود داریم. اما این نشانه ها نباید نشانه های خاص ما را از میان ببرند. به باور من پرسش واقعی و البته دشوارترین پرسش این است: کجای این صفحه سفید من چیزی نو افزودم؟ درست به همین دلیل شعر بسیار نادر است!

یک ناشر فرانسوی کتابی حاوی مصاحبه های شما منتشر کرده است و در آن از جنگ های نامتقارن و مفهوم جنایت گفته اید.

وقتی یک غیر نظامی کشته می شود من به غایت منزجر می شوم. اما چرا وقتی یک خلبان بر زندگی هزاران نفر نقطه پایانی می گذارد یا در کشتارهای عام چنین انزجاری نمی بینیم؟ خلبان دکمه ای را فشار می دهد و ده دقیقه بعد به خانه خود می رود و شاید مشغول بازی یا بچه های خود شود، بدون این که ببیند چند نفر را کشته است. آیا اگر جنایتی با ابزار پیچیده رخ دهد نام آن جنایت نیست؟ ربایش یک روزنامه نگار آمریکایی جنایت است، اما ربایش یک سرزمین به تمامی جنایت نیست؟ نمی خواهم سوء تفاهم ایجاد کنم، نمی خواهم از ربایش روزنامه نگاران در عراق دفاع کنم، اما باید مفهوم جنایت را تبیین کرد: هر چه جنایت عظیم تر باشد خاص تر است. اخبار کشتار فلسطینیان شبیه خبرنامه قطارهای شهری است، هر روزه ۵ نفر به شهادت می رسند، کنار ایست های بازرسی، و پای دیوار می میریم، اما وقتی جنایت به امری روزمره و معمولی بدل شود کسی خشمگین و منزجر نمی شود، رنج به امری حوصله سربر بدل می شود و همستگی نیز.

امروزه به نظر می رسد غرب نسبت به اعراب بی اعتماد است. آیا شعر شما می تواند کمک کند تا جهان عرب را بهتر بشناسیم؟

اعراب امروز به فکر مسأله هویت هستند. پروژه ملی لاینیک شکست خورده است. مدرنیته عربی که با شروع قرن آغاز شد شکست خورده است. امروز شاهد دو نوع بنیادگرایی و تمامیت خواهی هستیم. آیا می توان به بنیادگرایی آمریکایی بی توجه بود؟ یک زبان شناس سخنان بوش و بن لادن را با هم مقایسه کرده است و آن را نبرد فرشته و شیطان، خیر و شر، صلیبی ها و جهادی ها نامیده است، این کار خطرناکی است. باید با چنین خطرانی مبارزه کنیم. باید مشترکات مسلمانان و غربی ها را بیابیم. جهان عرب نیازمند احساس عدالت است. چطور می توان انتظار داشت که اعراب کوچه و خیابان در مقابل اشغال عراق واکنش نشان دهند وقتی هیچ درکی از عدالت ندارند؟ ما باید از خود انتقاد کنیم. اما چگونه؟ شماری از روشنفکران عرب کوشیدند چنین کنند، اما کسی به آنان توجهی نمی کند.

گاه در شیوه خنده زدن شما بر مرگ، طنین شعر باروک را می شنویم. «ای مرگ، هنرها همه بر تو پیروز شده اند». آیا این نکته خودخواسته بوده است؟

ممکن است، اما من شعر باروک غرب را درست نمی شناسم. من از مرگ طوری حرف می زنم انگار خویشاوندی نزدیک است که می توان با او تبادل نظر یا بحث کرد. ما از مرگ دلخوریم، اما هرگز سلطه او را به پرسش

نمی کشیم. دشمن اصلی ما همانا زمان است.

آیا شعر خود را زیاد تصحیح می کنید؟

بله، زیاد. بازخوانی مرا قادر می سازد تا مسیرهای نادرست را کنار بگذارم. من شعری را می جویم که به خودم شبیه نباشد. گاه نثر را [به درون شعرم] تزریق می کنم، و پیش از هر کاری معماری شعر خود را انتخاب می کنم.

مجموعه شعر دیواری را در چه شرایطی سرودید؟ در این اثر همه چیز انگار حول اندیشه مرگ گرد آمده است.

این کتاب یکسر بازتاب یک تجربه وجودی درونی است. قرار بود در سال ۱۹۹۸ پس از سکتی مرا عمل کنند، به من آرامبخش تزریق کرده بودند و تمام وجودم را هذیان تسخیر کرده بود. ذهن من گیج و مبهوت از جایی به جای دیگر می رفت. این اشعار بخشی از این هذیانها را بازسازی می کند. آن چه دشوار بود دست و پنجه نرم کردن با مرگ بود، نه اندیشه مرگ. یک سال پس از خروج از این حالت، نوشتن را شروع کردم. لازم بود که ماجراها در من تهنشین شوند. فکر می کردم این آخرین کتاب من خواهد بود، نیز همه فرم های شاعرانه اعم از تغزل و حماسه و همه شیوه ها اعم از کلاسیسیسم تا پسا مدرن را فرا خواندم. مضمون یگانه مرگ را به همه شیوه ها بیان کردم. اما آن چه حاصل شد ستایش زندگی بود. چکامه های پیشا اسلامی که اعراب بر دیوارهای کعبه می آویختند، الهام بخش من بود و عنوان مجموعه یعنی دیواری نیز از همان جا آمده است. این کتاب در حقیقت خلاصه همه آثار من است. می توان با آن آغاز کرد و با همان ختم کرد.

متنی سرشار از معناست، متنی اساسی...

بله، در حقیقت نامه خدا حافظی است. اما خوشبختانه یا بدبختانه اتفاقی نیفتاد!

منظور شما از این مصراع چیست: «و مکان گناه و عذر من است»؟ ما از بهشت زمینی دور افتادیم؛ این مکان است. جای دیگر زاده شدن برای فلسطینی ها آسان تر می بود. آدم از بهشت خارج شد تا به طبقات زیرین بهشت برود بدون حوا. البته این تلقی شخصی من است!

گفته اید: «سفر آغاز نشد، راه انجامی نیافت». آیا منظورتان زمان است؟ انگار اندیشه مرگ جایگزین زمان شده است.

همه چیز تغییر کرده است. میان زندگی و مرگ زمانی وجود ندارد. زمان در گذر نیست، انگار ناکنون، ناین جا است. شاید ابدیت باشد. وقتی گمان می کردم همه چیز پایان یافته است، سرگذشت خود را دوباره دیدم.

مجموعه درویش

اعراب امروز به فکر مسأله هویت هستند. پروژه ملی لاینیک شکست خورده است. مدرنیته عربی که با شروع قرن آغاز شد شکست خورده است. امروز شاهد دو نوع بنیادگرایی و تمامیت خواهی هستیم. آیا می توان به بنیادگرایی آمریکایی بی توجه بود؟

